

متن فراهم شده برای سخنرانی در مراسم بزرگداشت ستارخان (آبان ۱۳۸۵)

ستار قره داغی در ۲۸ مهر ۱۲۴۵ خورشیدی در منطقه قره داغ آذربایجان بدنیا آمد. او

سومین فرزند حاجی حسن قره داغی بزاز دوره گرد بود. ستار در نوجوانی برادر

بزرگترش اسماعیل را از دست داد. اسماعیل به دلیل ارتباط و پناه دادن به فردی به نام

قاجاق فرهاد که از مخالفان و ناراضیان بود، توسط عمال دولت قاجاریه کشته شد.

ستار به همراه پدر به کار بزازی پرداخت. در حادثه مرگ یکی از قاطرچیان مظفرالدین

میرزا ولیعهد شرکت داشت و به زندان نارین قلعه در اردبیل فرستاده شد. دو سال بعد

موفق به فرار شد و به تبریز آمد. پس از مدتی پرداختن به کارهای مختلف، در سلک

تفنگچیان مظفرالدین میرزا درآمد و لقب خانی یافت. چون قره داغیان به راهزنی شهره

بودند، به نوشته آقای کرم طاهر زاده بهروز چون مردم تبریز ستارخان را با اسب و

تفنگ دیدند، او را جزو «ظلمه» محسوب کردند.

ستارخان در این زمان دو سفر به عتبات عالیات رفت و بار دوم در سامرا با میرزای

شیرازی دیدار کرد و با صلاحدید ایشان، در رفع آزار عمال عثمانی بر زائران ایرانی از

خود رشادت نشان داد. چون به ایران بازگشت، آوازه رشادتش پیچیده بود از این رو

حاج محمدتقی صراف او را به مباشرت املاک خود در سلماس گمارد. ستارخان به

سلماس رفت و مدتی به مباشرت پرداخت. پس از چندی به تبریز بازگشت و حتی

مدتی به فوج خراسان در تهران پیوست و در میان مردم لقب مشهدی ستار یافت. در آنجا نیز مدت زیادی پایداری ننمود و به تبریز بازگشت و چون در شناخت اسب سررشته داشت، در تبریز به کار دلالتی اسب پرداخت.

زندگی ستارخان تا زمان شروع جنبش مشروطیت به همین کارهای معمولی محدود می شود. او تحصیل نکرده بود ولی بسیار باهوش و جسور بود. چون جنبش مشروطیت آغاز شد، تبریز نقشی بسیار مهم در جنبش مشروطیت یافته بود. ستارخان که در این زمان در تبریز بوده شاهد حوادث بوده است ولی مدرکی وجود ندارد که او از آغاز با جنبش همراه بوده است. حتی برخی منابع به این مسئله اشاره کرده اند که ستارخان در آغاز کار، دسته مجاهدین را به دیده استهزاء می نگریست. بهر حال صدور فرمان مشروطیت در ۱۴ مرداد ۱۳۸۵ خورشیدی مرحله ای مهم در زندگی ستارخان بوجود آورد.

بی تردید صدور فرمان مشروطیت پیروزی بزرگی در راه رسیدن به آرمانهای مردم بود. تبریزیان چون در مرکز تحولات سیاسی ایران قرار داشتند و با محمدعلی میرزا و معلمان روسی او آشنا بودند، می دانستند که روزهای دشواری در پیش است و حفظ پیروزی دشوارتر از بدست آوردن آن است. این عامل مهم باعث شد که از فردای صدور فرمان مشروطیت و شنیده شدن برخی شایعات مبنی بر مخالفت درباریان با

مشروطیت، تبریز به عرصه اعتصاب عمومی تبدیل شد و عده زیادی در کنسولگری انگلیس تحصن کردند. در عرض یک ماه پس از صدور فرمان مشروطیت، مرکز غیبی و انجمن ایالتی آذربایجان در تبریز تشکیل شد. دسته های مجاهدین بوجود آمدند و روزنامه «انجمن» جهت اطلاع رسانی به مردم و آماده کردن آنها انتشار یافت.

محمدعلی شاه که در زمستان ۱۲۸۵ زمام امور را در پی مرگ مظفرالدین شاه بدست گرفته بود، در پی تقویت میرهاشم دوه چی [۱] در تبریز بود. میرهاشم با تسلیح اوباش محله دوه چی، درصدد مقابله با مجاهدان تحت فرمان مرکز غیبی و انجمن ایالتی بود.

در همین زمان بر سر ماجرای قربانی کردن یک شتر در روز عیدقربان، فتنه ای در تبریز شکل گرفت و چاقوکشان دوه چی به مجاهدان و مشروطه طلبان حمله کردند. این تقریباً نخستین تقابل جدی و خشونت آمیز میان دو طرف بود. دراین ماجرا ستارخان و باقرخان حضور داشتند و در یاری رساندن به مجاهدان و مبارزه با اوباش دوه چی دلاوریها کردند. از این زمان نام ستارخان به عنوان یکی از مجاهدان بر سر زبانها افتاد

و بدین ترتیب ستارخان در مسیری افتاد که مرحله ای بزرگ از زندگی او و حیات مردم ایران و آذربایجان را تشکیل می داد. اجلال الملک رئیس نظمیة تبریز ستارخان و باقرخان را به خدمت دولتی فراخواند و به هرکدام ده نفر مرد مسلح داد و آنان به نام امنیه در تبریز مشغول به کار شدند.

مسلح شدن ستارخان و پیوستن او به صفوف مجاهدان همزمان با برقراری حالت فوق العاده در تبریز بود. در اسفند ۱۲۸۵ مجاهدان، ادارت دولتی را در تبریز تصرف کردند و واحدهای جنگی تشکیل شدند. تبریز در این زمان حالتی بسیار حساس داشت و مسئولیت فروانی را در پیشبرد جنبش بر دوش خود احساس می کرد. روزنامه تفلیسکی لیستوک در ۲۵ فوریه ۱۹۰۷ نوشت: «تبریز که گهواره اولیۀ شاه بود، پیشگام جنبش است. چشم دیگر شهرها به آن دوخته شده و همه انتظار حوادث بزرگی را در اینجا دارند».

در یکی از اسناد بایگانی مربوط به اوایل فوریه ۱۹۰۷ گفته می شود که:

«تبریز مرکز انقلاب ایران است و حتی شرایط خود را به مجلس تهران دیکته می کند. این شهر حتی از پاییز گذشته در چند رویارویی بر ولیعهد غالب آمده و بدون در نظر گرفتن موقعیت شاه، می داند که چگونه باید با او رفتار کند. در پس تبریز رشت قرار دارد که با باکو ارتباط دارد. اصفهان اگر چه انقلابی است ولی خطرناک نیست».

در منابع دیگر و اسناد مهم نیز به این مسئله اشاره شده که تبریز مرکز انقلاب می باشد.

کسروی به درستی می نویسد که تا زمان اعلان مشروطیت و صدور فرمان انتخابات،

تهران نقش اساسی را در جنبش بازی می کرد ولی پس از آن تبریز پیا خاست و

سنگینی بار را بر دوش گرفت.

بهار سال ۱۲۸۶ تبریز وضعیتی بسیار حساس و تعیین کننده داشت. فرمانفرما به دستور

محمدعلی شاه به عنوان والی آذربایجان تعیین و اعزام شد. میرهاشم دوه چی نیز

انجمنهای «اسلامیه» و «سعادت» را تشکیل داده و به تبلیغات بر علیه مجاهدان و

رهبران انقلاب پرداخت. در این مرحله انجمن با برپایی اعتصابات مختلف، رهبری

جنبش را در دست داشته و اقدامات لازم را برای مقابله با تحرکات ضدانقلابیون انجام

می داد. در این زمان رهبری جنبش برعهده قشر روشنفکر و تاجر انجمن بوده و

کسانی چون ستارخان بالطبع نمی توانستند نقشی برجسته در این مرحله داشته باشند.

اقدامات انجمن برای برقراری نظم در تبریز و تعیین اجلال الملک به سمت رئیس

نظمیه تبریز، موجب خشم محافل استعماری شد. روزنامه های تایمز در لندن و نووی

ورمیا و روسکو و دومیستی در روسیه مقالاتی منتشر کرده و در آنها، انجمن را به

داشتن تمایلات جدایی طلبانه متهم کردند.

در زمستان ۱۲۸۶ مجلس برای این که شاه و حکومت را وادار به پذیرفتن خواسته‌ها

بنماید تصمیم گرفت تا در تبریز حرکات مسلحانه شروع شود. ولی چند روز قبل از

این تصمیم اقدامات مسلحانه در تبریز آغاز شده بود. ادارات دولتی زیر نظر انقلابیان

قرار داشت. خبر شورش تبریز و زندانی شدن والی در تهران پخش شد. هم زمان

شایعه‌هایی پخش شد که در آذربایجان اعلام جمهوری شده و این خبر، خطر شورش

را در شهرهای بزرگ ایران و تهران به وجود آورد. انجمن نمایندگان خود را به ولایات و محالهای دیگر فرستاد تا حرکت انقلابی را رهبری نمایند. از آن جمله اسماعیل امیرخیزی با دو تن دیگر به اردبیل، شیخ اسماعیل هشترودی به مراغه و میرزا جواد به ماکو اعزام شدند. روند حوادث بگونه ای بود که وقوع عملیات مسلحانه پیش بینی می شد. با گسترش جنبش طیف وسیعی از مردم به جنبش پیوستند و بهرحال در روند جنبش تأثیر گذاردند. بنا به نوشته‌ی کسروی چون جنبش گسترش یافت و توده‌ی زحمتکش مردم را در بر گرفت، رهبری جنبش از دست «عقلا» به دست «لوطیان» افتاد.

در زمستان ۱۲۸۶ درگیری مسلحانه میان تفنگچیان میرهاشم عضو انجمن «اسلامیه» با فداییان در اوائل ژانویه‌ی ۱۹۰۸ آغاز شد. دوه‌چیان به صورت مسلحانه به بازار حمله کرده و با تیراندازی و به زور اسلحه بازار را بستند. تمام روز درگیری ادامه داشت. در بهار سال ۱۲۸۷ تقابل میان شاه و مجلس در تهران افزایش و خبرهایی به تبریز مبنی بر اینکه شاه قصد دارد به کمک روسها مجلس را از میان بردارد. چون اخبار مربوط به به توپ بسته شدن مجلس به تبریز رسید، مردم دوباره به هیجان آمدند. در ۹ ژوئن اخبار موثقی از اوضاع تهران به دست آمد. مجاهدان از انجمن خواستند تا به آنان اجازه دهند برای رهایی مجلس عازم تهران شوند. مرکز غیبی و انجمن این مسئله را

پسندیده و تصمیم گرفت شد که نام داوطلبان اعزام به تهران در سرباز خانه نوشته شود.

بیش از ۱۰۰۰ نفر برای رفتن به تهران نام نوشتند. نخستین دسته‌های مجاهدان شامل 300 نفر به رهبری ستارخان، باقرخان و محمدقلی آغبولاغی در ۱۷ ژوئن راهی تهران شدند و به واسمینج رسیدند. آنان می‌بایست در آنجا منتظر دسته‌های دیگر می‌ماندند. مرکز غیبی در نظر داشت ۳ تا ۴ هزار نفر را به تهران بفرستد ولی میرهاشم به اشاره‌ی شاه فتنه‌ای دیگر برانگیخت و حرکات مرتجعان مانع این تصمیم شد.

آمادگی برای اقدام نهایی در حال تکمیل بود. به دستور شاه نیروهای مرتجعین تبریز گرد انجمن اسلامی جمع شده و بر ضد انقلابیون مخالفت علنی کرد. و با نامیدن آنها به عنوان بی‌دین، مردم را به محو آنان فراخواندند. ضد انقلابیون انجمن اسلامی با هجوم به خانه‌ی مشروطه‌چیان به غارت پرداخته و خود آنها را نیز کشتند. در روزهای ۲۰ و ۲۱ ژوئن فتوآلهای مرتجع از جمله شجاع نظام زمیندار مرند، سام خان، برادرش

ضرغام، حاجی فرامرزان و دیگران با نیروهایشان به ضد انقلابیون پیوستند. بدین ترتیب برنامه‌های شاه با حمایت امپریالیستها به اجرا درآمد. مرکز غیبی و انجمن در چنین شرایطی دستور دادند تا مجاهدان که به رهبری ستارخان و باقرخان در واسمینج

آماده‌ی حرکت به تهران بودند، به تبریز باز گردند. با این وصف مشروطه چیان تهران از کمک تبریز محروم ماندند.

چون کار تهران تمام شد محمدعلی شاه به تبریز پرداخت. به دستور شاه طرفداران انجمن اسلامی در اوایل ژوئن ۱۹۰۸ به محلات امیره قیز و خیابان حمله کردند و جنگ داخلی آغاز شد. نیروهای ارتجاع به رهبری میرهاشم با هدف محو انجمن و دسته‌های مجاهدین حملات را شدت دادند و توانستند تا اواخر ژوئن محلات دوه‌چی، سرخاب، ششگلان، باغمیشه را در دست گیرند. محلات واقع در شمال رود مهران رود

به استثنای امیره قیز به دست ضد انقلابیون افتاده و محلات جنوب رودخانه در دست انقلابیون بود. این رودخانه مرز بین انقلابیون و مرتجعان بود. از این رو نیز بیشتر درگیریها در اطراف این رودخانه انجام می‌شد. مرتجعان کوشیدند با تمام توان پیشروی کرده و مجاهدان را مغلوب نمایند ولی با آتش بموقع مجاهدان قهرمان عقب نشستند.

چون خبر به توپ بستن مجلس و مجازات مشروطه چیان تهران به تبریز رسید، ناامیدی در میان طرفداران مشروطه چیان غالب شد. اعضای تاجرمسلک انجمن به جای اینکه در چنین روزهایی مردم را رهبری کنند، آنان را مسلح نموده و با هدایت آنان انقلاب را پیش برند، در چنین روزهای دشواری از ترس گریختند و پراکنده شدند. تنها مرکز غیبی و توده‌ی مردم تحت رهبری ستارخان، باقرخان که شامل

کارگران، صنعتگران و خرده بورژواها می شدند، مردانگی نشان داده و مبارزه را ادامه دادند.

اعضای مرکز غیبی به ریاست مسیو، حاجی علی دوا فروش و حاجی مهدی آقا و ستارخان و باقرخان که از میان مردم فقیر برخاسته بودند، رهبری مبارزه را در دست نگه داشتند. بدین ترتیب نیز محاصره‌ی ۱۱ ماهه‌ی تبریز توسط نیروهای دولتی و فتوئالی آغاز شد. ستارخان با اراده‌ای استوار، شکست ناپذیر و متین به همراه همزمانش باقرخان، حسین خان باغبان، علی مسیو و... این مبارزه را رهبری می کرد.

چون تبریز از هر طرف مورد حمله واقع شد، نقش ستارخان به عنوان فرماندهی نظامی برجسته شد. تبریز در این زمان از سوی سربازان و سواران قره داغ و مرند به رهبری انجمن «اسلامیه»، شجاع نظام، ضرغام، بیوک خان، فوج ملایر با بیش از ۸۰۰ تفنگچی به فرماندهی سهام الدوله و رحیم خان چلبیانلو با ۱۵۰۰ سوار و با ۲ عدد توپ به محاصره درآمده بود. در تیرماه ۱۲۸۷ رحیم خان از سمت شرق به تبریز حمله کرد و جنگ در محله خیابان آغاز شد. رحیم خان راهها، نهرها و آسیابهای تبریز را بست. گرسنگی در شهر آغاز شد. در این روزها تا ۶۰۰ مغازه غارت شد و ۲۰۰ هزار تومان به اهالی زیان وارد شد. همزمان انبار دستگاههای بافندگی زینگر، املاک مدرسه‌ی

ایران- روس، مغازه‌ی بزرگ نوروزوف و انبار فروش حاجی حبیب الله که همه وابسته به سرمایه‌داری روس بودند، چپاول شد.

با تلاش پوخیتونوف کنسول روسیه در تبریز و تاجرباشی روس مجاهدان سلاحهای خود را تحویل داده و تسلیم شدند نوعی ناامیدی در اهالی خیابان حکمفرما شد. باقرخان متوجه شد که نمی‌تواند مردم را در اطراف خود جمع کند از این رو به خانه‌ی میرهاشم خان خیابانی پناهنده شد تا طرفدارانش را گرد آورد. پوخیتونوف با استفاده از این فرصت بیرقهای سفید را فرستاد تا در میدان محله‌ی خیابان نصب کنند. در عین حال اعلام کرد هر کس که می‌خواهد لطمه‌ای به جان و مال و خانواده‌اش نرسد، بیرق سفید به در خانه زند. بدین ترتیب بسیاری از اهالی مجبور به استفاده از بیرق سفید شدند. با این وصف محلات خیابان، نویر، سرخاب و... نبرد با رحیم خان را متوقف کردند.

12 محله از ۱۱ محله‌ی بزرگ تبریز تسلیم شدند ولی محله‌ی امیره قیز به رهبری ستارخان هنوز ایستادگی می‌کرد. سواران و تفنگچیان قتل و غارت را ادامه می‌دادند. اهالی مجبور شدند با ترس از چپاول خانه‌هاشان، بیرق سفید بر بالای در بزنند. بخشی از مجاهدان پنهان شدند، بخش دیگر نیز به فعالیت پنهانی پرداختند. رحیم خان و مقتدرالدوله به مناسبت تسلیم تبریز، تلگراف تبریکی برای شاه فرستادند.

بدین ترتیب مرتجعان پنداشتند که کار مشروطه و مشروطه خواهان پایان یافته است. به درستی نیز قسمت بزرگی از مجاهدان، سلاح بر زمین گذاشته بودند. تنها ستارخان نجات بخش مشروطه به همراه علی مسیو، حاجی میرزا علینقی گنجه‌ای، حاجی محمد بالا و کربلایی حسین فشنگ‌چی و اعضای دیگر مرکز غیبی، ایستادگی را در محله‌ی امیره قیز ادامه دادند. مجاهدان قفقازی که در محله‌ی خیابان بودند و مجاهدان تسلیم ناپذیر به رهبری حسین خان باغبان نیز به امیره قیز آمده و نشان دادند که تا آخر خواهند جنگید.

در چنین اوضاع دشواری که ستارخان و همزمانش در آن قرار داشتند، پوخیتونوف به محله‌ی امیره قیز و انجمن حقیقت یعنی قرارگاه ستارخان رفت. او کوشید تا ستارخان را به تسلیم شدن راضی کند. او اعلام کرد که از شاه خواهش خواهد کرد تا مقامی بزرگ به ستارخان اعطاء کند. چون پوخیتونوف به ستارخان پیشنهاد کرد که پرچم روسیه را بر بالای در خانه‌اش نصب کند تا جان و مالش در امان باشد، ستارخان با غروری ملی گفته بود:

«جناب سرکنسول، من ... زیر بیرق دولت ایرانم و می‌خواهم که هفت دولت زیر بیرق امیرالمومنین باشند، شما می‌خواهید که به زیر بیرق روس پناه ببرم، این کار هرگز شدنی نیست ... من هرگز تابع زور و استبداد نخواهم شد.»

در زمانی که مشروطه در تمام ایران شکست خورده بود و محله‌ی نه چندان بزرگ امیره قیز در محاصره قرار داشت، هیچ کس باور نمی‌کرد که ستارخان بتواند ایستادگی نموده و پیروز گردد. ستارخان با دسته‌ای اندک نبرد را پیش برده و استعداد خود را به عنوان یک سردار بزرگ و مشروطه خواهی صادق به مردم نشان داد و از سوی دیگر مشروطه را به ایران بازگرداند. کسروی به درستی می‌نویسد که: «در تاریخ مشروطه چیزی شبیه به این قهرمانی ستارخان وجود ندارد».

سواران و تفنگچیان رحیم خان، شجاع نظام، سهام الدوله و انجمن «اسلامیه» با هدف تصرف انجمن حقیقت در ۲ ژوئیه به امیره قیز حمله کردند. مجاهدان ستارخان جلوی حمله‌ی دشمن را گرفتند. نیروهای ضد انقلاب برای اولین بار به وسیله‌ی توپ، امیره قیز را زیر آتش گرفتند. ولی آتش توپ نیز کمکی به آنان نکرد. ستارخان و همزمانش با تیراندازی مناسب، دشمن را به عقب نشینی وادار کردند. ستارخان هنوز نیمی از امیره قیز را در دست داشت.

در این روزها با تحریک مرتجعان، بر افراشتن بیرق سفید بیشتر شده بود. ستارخان برای از بین بردن روحیه‌ی ناامیدی در مردم، در روز ۳ ژوئیه با ۱۷ نفر تمام روز در مسافت میان امیره قیز تا عالی قاپو بیرقهای سفید را انداخت. این قهرمانی بی‌نظیر ستارخان روحیه‌ی مردم را بالا برد. آنان به کوچه‌ها ریخته و با فریادهای «زنده باد

ستارخان» او را استقبال کردند. ستارخان رابطه‌ی جدیدی میان امیره قیز و خیوان ایجاد کرد. او نمایندگانش را به نزد باقرخان فرستاده و به او پیشنهاد کرد که با هم مبارزه را پیش برند.

در ۲ یا ۳ روزی که مردم سلاح بر زمین نهاده بودند، مرتجعان با چپاول آنان ستم فراوانی بر آنها روا داشتند. این مسئله موجب رغبت بیشتر مردم به ستارخان و تنفر آنان از ضد انقلابیان شد. در چنین شرایطی شجاعت معجزه آسای ستارخان مردم را به شور آورد. در نتیجه‌ی اقدامات مرکز غیبی مجاهدان خیوان و دیگر محلات که سلاح بر زمین نهاده و پشیمان شده بودند، دوباره مسلح شدند.

رحیم خان که با رسوایی گریخته بود، نیروهای ارتجاعی را گرد آورده و برای نبرد جدید آماده شد. در روز ۲۱ ژوئیه سواران قره داغ به فرماندهی رحیم خان، ضرغام و حاجی فرامرز خان، سواران مرند به فرماندهی شجاع نظام، سام خان، حاجی موسی خان، و تفنگچیان غارتگر سرخاب، دوه‌چی و باغمیشه از چهار طرف به محلات امیره

قیز و خیوان حمله کردند. حمله‌ی اساسی به امیره قیز انجام شد. هدف اساسی، محو ستارخان و تصرف امیره قیز بود. در اثنای جنگ خونین، قسمتی از فوج ملایر که از تهران اعزام شده بودند، به باقرخان پیوستند. بقیه نیز متواری شدند. مهاجمان به محله‌ی خیوان در اثر آتش مردانه‌ی مجاهدان، مجبور به عقب نشینی شدند.

جنگ بی‌امان از روز ۲۱ ژوئیه تا ۱۰ اوت شب و روز ادامه یافت. خونین‌ترین نبردها در روزهای ۲۵ و ۲۶ ژوئیه انجام شد. بنا به نوشته‌ی محمدباقر ویجویه که در نبردها شرکت داشته، در این نبردها هر مجاهد با ۵ سوار یا تفنگچی می‌جنگید. دوباره هجوم اساسی بر محله‌ی امیره قیز انجام شد. نیروهای دشمن به کمک آتش توپ، به انجمن حقیقت قرارگاه ستارخان نزدیک شدند. ولی در نتیجه‌ی فرماندهی مناسب ستارخان و باقرخان با توپ و تفنگ پاسخ دشمن داده شد و حمله‌ی آنان متوقف گردید. دشمن هر لحظه با نزدیک شدن به انجمن حقیقت، در فکر به چنگ آوردن ستارخان بود ولی ستارخان بی‌باک و خستگی ناپذیر به سنگرها سر می‌زد، مجاهدان را رهبری می‌کرد و با شجاعت خود آنان را به شور می‌آورد.

روز ۲۶ ژوئن نیروهای دشمن بار دیگر از چهار طرف به انجمن حقیقت نزدیک شده و مجاهدان ستارخان را محاصره کردند. اگر چه مجاهدان با تیراندازی دقیق خود جلوی دشمن را گرفتند ولی وضعیت خطرناکی برای آنها به وجود آمده بود. تنها رسیدن دسته‌های حسین خان باغبان برای یاری آنها توانست این وضعیت را پایان دهد. اگرچه مرتجعان ۵ برابر بیشتر از مجاهدان بودند ولی موفقیتی به دست نیاوردند. با جانفشانی مجاهدان خیوان، امیره قیز و قفقازیان دشمن در محله‌ی خیوان نیز همانند امیره قیز شکست خورد و عقب نشینی کرد. (ش ۱۴۵، ص ۵۵) بدین ترتیب نیروهای تحت فرمان ستارخان در این جنگ بزرگ نقش پیشرو داشتند.

لنین که وقایع انقلابی تبریز را به دقت زیر نظر داشت، در همان روزها می نویسد:

«می توان گفت مبارزه‌ی خونین تبریز و موفقیت انقلابیانی که به دفعات ضربه‌های

سنگین متحمل شدند، نشان می دهد که برنامه‌های شاه که مورد یاری لیاخوفهای روسی

و دیپلماتهای انگلیسی قرار داشت، با جدی ترین مقاومت از پایین روبرو شد.»

دسته‌های مردمی تحت رهبری علی مسیو، ستارخان و باقرخان به دفعات ضرباتی

جدی بر ارتجاع وارد کردند و ثابت نمودند آنچه‌ان که مرتجعان می اندیشند، برپایی

شورش در تبریز و محو مشروطه در آن، چندان هم آسان نیست. به همین جهت نیز

نیروهای ارتجاعی مجبور شدند منتظر رسیدن نیروهای کمکی باشند که از تهران به

فرماندهی سپهدار و عین الدوله در راه بودند.

جلوی غارت تاجران و بطور کلی مردم در تبریز گرفته شد. اعلام شد که هر غارتگر

تیرباران خواهد شد. در قسمتی از شهر که تحت فرمان ستارخان و باقرخان قرار

داشت، نظم و امنیت برقرار شد ولی در قسمت دیگر شهر که زیر حکم رحیم خان و

انجمن اسلامی بود، قتل و غارت جریان داشت.

مراکز فرهنگی همچون چاپخانه، مدارس و انتشار روزنامه که در زمان حکمرانی

مرتجعان انجمن اسلامی ناپود شده بودند، دوباره بر پا شد. به سفارش انجمن،

روزنامه‌ی انجمن دوباره منتشر شد و روزنامه‌ی جدیدی با نام «نامه‌ی ملت» انتشار

یافت. بدین ترتیب قواعد مشروطه که در تمام ایران و آذربایجان از میان رفته بود، به بهای خون مجاهدان دلاور در تبریز بر پا گردید. قهرمانیهای بی نظیر مجاهدان تبریز به رهبری ستارخان و باقرخان و اعلان خبر انقلاب ترکان جوان در ترکیه و برپایی مشروطه در آنجا، جان تازه‌ای به حرکات آزادی خواهانه بخشید. اهالی محلات اهراب، قره ملیک و باغمیشه و ... با سلاحهای خود به مجاهدان ملحق شدند. در این روز ۶ تا ۷ هزار روستایی به نزد ستارخان آمده، سلاح گرفته و در صف مجاهدان وارد شدند. شاه مطمئن شده بود به وسیله نیروهای خانها و فئودالها نمی تواند تبریز را ساکت کند و قشونی مشتمل بر ۶ تا ۷ هزار نفر از سواران و پیادگان ایلات کلهر، بختیاری، کیکاوند و پشتکوه را با ۴ عدد توپ و فرماندهی سپهدار به تبریز اعزام کرد. در همین زمان ۴ واحد سواره نظام با ۸ توپ در اواسط اوت به فرماندهی عین الدوله به تبریز رسیدند. سپهدار و عین الدوله نیز در باغ صاحب دیوان اردو زدند. در روز ۲۱ سپتامبر عین الدوله دوباره به رهبران مشروطه اتمام حجت داد و از آنان خواست از روز ۲۲ سپتامبر در عرض ۴۸ ساعت، سلاحها و لوازم خود به قورخانه‌ی دولت تحویل داده و تسلیم شوند در غیر این صورت هر کس که به مقابله‌ی سپاه دولتی بیاید تیرباران خواهد شد، حمله به شهر آغاز خواهد گردید و تبریز با گلوله‌های

توپ با خاک یکسان خواهد شد. ستارخان به نام اهالی تبریز، این اتمام حجت را رد کرد.

روز ۲۴ سپتامبر ضد انقلابیان با آتش سنگین توپ حمله را آغاز کردند. سواران شاهسون و مرند به رهبری شجاع نظام، سواران قزاق از طرف مغازه‌های مجدالملک و عالی قاپو به خیابان هجوم آوردند. دوه‌چیان نیز از اول خیابان حمله را آغاز کردند. حمله اساسی باز هم بسوی امیره قیز انجام شده بود. ماکوییان از پل رود آجی چای، سواران رحیم خان از دروازه‌ی دوه‌چی و سالار ارفع از هوکماوار و آهونی به امیره قیز حمله کردند. ضد انقلابیان از چهار سوی به امیره قیز و خیابان حمله کردند.

به دستور باقرخان و ستارخان توپهای مجاهدین از خیابان و امیره قیز به آتش توپخانه‌ی ضد انقلاب پاسخ دادند. مجاهدان قفقازی به فرماندهی مشهدی محمد صادق مانند دیگر نبردها، در این نبرد نیز قهرمانانه به نبرد پرداختند. در این نبرد ۱۵ هزار مجاهد در مقابل ۳۵ هزار تا ۴۰ هزار ضد انقلاب قرار داشت اما دشمن شکست خورده و عقب نشینی کرد.

در روز ۱۲ اکتبر نیروهای انقلابی از سمت ششگلان، امیره قیز و بازار به دوه‌چی حمله کردند. مجاهدان ضربه‌های پی‌درپی بر ضد انقلابیان وارد کردند. رحیم خان، شجاع نظام و رهبران انجمن اسلامیة از قبیل میره‌اشم، امام جمعه، حاجی میرمناف، میرزا باقر

و... با مشاهده‌ی این وضع گریختند. اهالی دوه‌چی و سرخاب ستارخان پیوستند و بر

در خانه‌هایشان بیرق سرخ زدند. ساختمان انجمن اسلامیہ آتش زده شد. خانه‌های ۹

نفر از بزرگان انجمن از جمله میرهاشم، حاجی میرمناف، حاجی محمدتقی و...

غارت شد. مدت سه روز خانه‌های دوه‌چیان چپاول گردید. بدین ترتیب نیروهای

انقلابی پس از چهار ماه مبارزه، به رهبری مرکز غیبی و ستارخان پیروز شدند. ضد

انقلاب از شهر رانده شد، راهها گشوده گردید و از هر سوی بیرقهای سرخ به اهتزاز

درآمد. این پیروزی نام ستارخان و باقرخان و اعضای مرکز غیبی را که از میان توده‌ی

فقیر مردم برخاسته بودند، در تاریخ مشروطه ایران ابدی کرد. نه تنها در ایران بلکه در

کشورهای آسیایی و اروپایی نیز مردم به آنها علاقمند شدند. روزنامه‌های آمریکا، آسیا

و اروپا منظمأ مقالاتی درباره‌ی حوادث تبریز چاپ می‌کردند. شجاعت ستارخان در

تمام جهان طنین انداز شد. او ایران را به تمام دنیا شناساند.

برخی روزنامه‌های ارتجاعی در روسیه مانند «نوی ورمیا» که از پیشرفت حرکات

انقلابی آذربایجان به رهبری ستارخان به هراس افتاده بودند، با هدف مداخله‌ی نظامی

امپریالیستها در ایران می‌نوشت:

«خودسری در تبریز به درجه‌ای بی‌نظیر رسیده است. شهر توسط انقلابیان نیمه

وحشی، بحال نیمه ویران درآمده و چپاول گردیده است.»

لنین نوشت:

«پیروزی انقلابیان در تبریز، موجب وحشت مطبوعات نیمه رسمی در روسیه گردید.»

مطبوعات منتسب به طبقات بورژوا- زمین دار برای کاهش نفوذ ستارخان وی را «گاریبالدی ایران» و یا «پوگاچف ایران» می نامیدند. حتی روزنامه‌ی «وستنیک باکو» با هدف لکه دار کردن ستارخان نوشت که ستارخان در اوایل انقلاب در سلماس عضو حزب داشناک بوده و در این حزب خدمت می نمود. (۲۰ دسامبر ۱۹۰۸)

اشاره این روزنامه به زمانی بازمی گردد که ستارخان در سلماس مباشر املاک حاج

محمدتقی صراف بود. مطرح شدن این موضوع آنهم در بجهت جنگهای بی امان

تبریز نشان از خشم محافل استعماری روسیه از ایستادگی تبریز داشت. هرگز پیش از

این اشاره ای به این موضوع نشده بود. اگرچه حزب داشناک به عنوان مخالف دولت

روسیه و عثمانی در تلاش برای برپایی ارمنستان بزرگ بودو در ایران نیز فعالیت می

کرد ولی ستارخان بعنوان فردی که که تحصیلاتی نداشت، یک آذربایجانی که تمایلات

شدید مذهبی داشته و نمونه ای از آن را در سامراء نشان داده بود و همچنین مباشر و

نماینده یک فتودال چه ارتباط و فعالیتی می توانست در حزب داشناک داشته باشد.

علاوه براین پس از اینکه جنبش در آذربایجان شکل گرفت، عده ای از انقلابیون

روسیه در قالب حزب سوسیال دموکرات به ایران آده و به صفوف مبارزه پیوستند. ق.

ارژنیکیده از همزمان لنین در سالها ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰ در ایران بوده است. او با لنین و بلشویکهای قفقاز ارتباط تنگاتنگ داشته و درباره‌ی وضعیت ایران و روند حوادث مرتباً به آنها گزارش می‌فرستادند. ارژنیکیده در رأس دسته‌های فدایی در سرکوب حرکات ضد انقلابی در رشت و اردبیل مستقیماً شرکت داشت. او به هنگام حضور در ایران با شخص یفرم داویدیان و دانشناکها مقابله کرده و آنان را به عنوان دست نشانده‌های دولتهای امپریالیست رسوا می‌نمود. اگر ستارخان سابقه فعالیت در حزب دانشناک می‌داشت، بی تردید ارژنیکیده و دیگر بلشویکها که شدیداً با دانشناکها دشمن بودند، از آن آگاه می‌شدند.

در همان زمان روزنامه «روسسکی ودوموستی» در شماره‌ی مورخ ۱۶ نوامبر ۱۹۰۸ در مقاله‌ای به قلم آ. تر. آ. و درباره‌ی زندگی ستارخان ادعاهایی غرض ورزانه درباره‌ی وی آورد. در روزهایی که این مطبوعات، ستارخان را «قلدر» و «آواره» می‌نامیدند، لنین ستارخان را «رهبر ارتش ایران انقلابی» نامید.

جسارت و قهرمانی از صفات مهم ستارخان بود. او در هر جا و هر حمله پیشگام بود و دیگران را برای جنگ به شوق می‌آورد. اسماعیل امیرخیزی منشی و یاور شخصی ستارخان و نویسنده‌ی کتاب «انقلاب آذربایجان و ستارخان» او را چنین توصیف کرده است:

«با اراده‌ای استوار، پشتکار و مهارت در جنگ دشمن را شکست می‌داد. او احتیاط

لازم را هرگز رعایت نمی‌کرد، تا پایان با خود صادق بوده، همواره به قولش عمل

می‌کرد، همواره طرفدار حقیقت بود. نیکی را هرگز فراموش نمی‌کرد. هرگز حتی به

هنگام سرداری نیز دوستان خود را از طبقه‌ی سوم از یاد نمی‌برد. بسیار متعصب بود و

اهالی فقیر را به حدی بی‌نظیر دوست می‌داشت. وطن پرستی بزرگ بود. ایران را

دوست می‌داشت و در راه استقلال آن می‌جنگید.»

س. آنژینیور افسر فرانسوی که از طرف کمیته‌ی آسیا-فرانسه به ایران فرستاده شده و

از ۱۴ سپتامبر ۱۹۰۸ تا ۶ اکتبر در تبریز بوده، می‌نویسد که:

«ستارخان بر من چونان مردی تأثیر نهاد که مرگ را برای خود برگزیده بود. همواره

نمی‌توان به چنین حرکتی با چنین نیرویی بزرگ برخورد کرد. او قلب دفاع تبریز بود.

همه‌ی کارها را ستارخان انجام می‌داد.»

نامه‌ایی که دانشجویان مسکو و پترزبورگ مبنی بر همراهی به ستارخان فرستادند، از

این نظر قابل ارزیابی است. این نامه که با امضای ۷۵۶ نفر از دانشجویان دانشگاه

مسکو به ستارخان فرستاده شده در شماره‌ی مورخ ۱۴ محرم ۱۹۰۸ روزنامه‌ی مساوات

چاپ شد. در نامه آمده است:

...» ما امضاء کنندگان ذیل دانشجویان دانشگاه مسکو احساس صمیمی و مسرت

خود را به ستارخان که در راه آزادی ایران فداکارانه می جنگند، ابلاغ می کنیم و آرزو

می نماییم پرچم آزادی که تاکنون برافراشته دائماً در اهتزاز نگهدارد، آن را محافظت

نمایید، به پیروزی رساند و به هدف خود دست یابد.»

دانشجویان سوسیال دموکرات دانشگاه سن پترزبورگ در تلگرافی جسورانه به

ستارخان، مطالبی را بر علیه حکومت تزار نیز بیان کردند:

«از پترزبورگ دور دست به ستارخان پیروز! دانشجویان روس به ستارخان که ابرهای

اسارت را از کشور شیر و خورشید دور کرده سلام می رسانند. دشمن ما دشمن

شماست، ستارخان! و دشمن در شخص امپراتور، دشمن تو لیاخوف نوکر حاکم. ما

شرمندیم که لیاخوف هموطن ماست. ما نیز بر علیه اسارت و استبدادی می جنگیم که

تو با آن مبارزه می کنی. ما اکنون ضربه خورده ایم ولی شکست نخورده ایم. ما دوباره به

پا خواهیم خاست! دشمن ما مشترک، مقصدمان مشترک است ستارخان!

سلام و احترام سرشار از مسرت ما را بپذیر! بگذار، پیروزی آزادی در ایران همواره در

نزد تو باشد! زنده باد مبارزین آزادی! بگذار دشمنان آن نابود گردند.»

پس از آنکه به کمک مجاهدان قفقاز و کمکهای انترناسیونال قشون شاه و دسته های

فئودالها از تبریز رانده شدند، مرکز غیبی، ستارخان، باقرخان و انجمن ولایتی، تدابیری

را جهت برقراری نظم و امنیت و صلح در آذربایجان اندیشیدند. در اوایل اکتبر بازارها گشوده شد و تجارت به آرامی سامان یافت. در ۱۶ اکتبر به دستور ستارخان اعلام شد که هر کس از جمله مجاهدان که به مردم زور بگیرد و قانون را در شهر زیر پا بگذارد،

به شدت مجازات خواهد شد. تدابیری ویژه‌ای برای برقراری امنیت در محلات

دوه‌چی، ششگلان، سرخاب و قره‌ملیک اندیشیده شد. پوختونوف در ۵ اکتبر ۱۹۰۸

طی تلگرافی اطلاع داد که: «ستارخان جلوی چپاول را گرفته است، حرکت، تاکتیک و فعالیت او، موجب افزایش رغبت و اعتماد مردم شده است».

روز ۶ اکتبر بزرگ انجمن ایالتی آذربایجان با شرکت ستارخان و باقرخان برگزار شد.

ستارخان به عنوان سرفرمانده قشون انقلابی و باقرخان معاون او برگزیده شد. به علت

قهرمانیهای فوق العاده‌ی آنها در نبرد با قشون شاه و نیروهای ارتجاع، به ستارخان لقب

«سردار ملی» و باقرخان «سالار ملی» داده شد.

«شورای نظامی» (اتاق نظام) به ریاست ستارخان و باقرخان به وجود آمد و آمادگی

جنگی و دفاع از شهر به این شورا سپرده شد. علاوه بر این کمیته‌ی رهبری برای

اداره‌ی ایالت به وجود آمد که انجمن نیز باید تابع آن می‌بود. متأسفانه سندی در دست

نیست که بدانیم چه کسانی عضو کمیته‌ی رهبر بودند. احتمالاً این کمیته به ریاست

ستارخان تشکیل شده و اعضای مرکزی غیبی به ویژه باقرخان، اجلال الملک و علی

مسیو نیز عضو آن بوده‌اند. گزارشهای مأموران تزاری و برخی مطالب موجود در منابع

تاریخی این احتمال را ثابت می‌کند. در یکی از این گزارشها گفته می‌شود که در

روزهای اخیر کمیته‌ای با نام «مجلس غیبی» در تبریز تشکیل یافته است. ادوارد براون

نیز از تشکیل حاکمیت به ریاستی ستارخان سخن می‌گوید. اسناد این حاکمیت با مهر

«ایالت جلالیه آذربایجان» مهر می‌شد.

بنا به نوشته‌ی روزنامه‌ی «بیرزوی و دومیستی» (ش ۴۱. ۵ مارس ۱۹۰۹)، حکومت ملی

آذربایجان در برنامه‌ی خود، اهدافش را چنین اعلام کرد: «برپایی مشروطه، اداره‌ی

کشور توسط مجلس، برابری و آزادی دموکراتیک، احترام به امنیت و قانون».

پس از آنکه مرتجعان از آذربایجان رانده شدند و تبریز آرام گشت، ستارخان در اوایل

اکتبر، تلگرافی به شکل اتمام حجت برای شاه فرستاد و از وی خواستار برپایی

مشروطه بر اساس مجلس اول، تعیین مخبر السلطنه به عنوان والی آذربایجان و اعلام

عفو عمومی برای شرکت کنندگان در فعالیتهای انقلابی مشروطه شد. ستارخان در

نامه‌ی مورخ اوایل ژانویه 1909 به شاه و سخنانش برای خبرنگاران خارجی اعلام کرد

که برای تأمین استقلال ایران و برپایی مشروطه مبارزه می‌کند و هیچ ادعای حاکمیت

شخصی ندارد.

اگرچه حوادث بعدی در تبریز و آذربایجان به شدت دوره محاصره ۱۱ ماه نبود، ولی نقش ستارخان به عنوان سداری دلاور در جنبش مشروطه به افول نگرایید. او در معادلات سیاسی و بند و بستهای مربوط به آن دستی نداشت ولی هرگاه که موقع جانفشانی می شد پای در میدان می نهاد. هرگز برای اینکه از موقعیت نظامی خود برای اهداف شخصی استفاده کند، اقدامی نکرد. زمانی که می توانست در موقعیت جنگی تبریز، مردان سیاسی انجمن را دور بزند، این کار را نکرد. هرگونه شائبه قدرت طلبی شخصی در مورد او بی معنی است چراکه او می توانست با تسلیم تبریز به مقاماتی مهم برسد. از سوی دیگر او نه سواد داشت و نه نسبی عالی ولی از همه کسانی که هم سواد داشتند و هم نسب عالی، بیشتر و بهتر در راه آمانهای این مردم کوشید.

[1] میرهاشم که از طرف مشروطه چیان از تبریز رانده شد، در زمان انتخابات به عنوان نماینده محله دوه چی انتخاب گردید. وی پس از آنکه تلگرافی مبنی بر تأیید نمایندگی اش دریافت نمود، با مساعدت محمدعلی شاه، نیروهای ارتجاع را گردهم آورده و برای مبارزه با مشروطه چیان با سفارش شاه، در اوایل مارس ۱۹۰۷ به تبریز بازگشت. او در ابتدا فعالیت پنهانی خود را آغاز نمود و پس از مدتی آشکارا به مخالفت با مشروطه پرداخت. ن.ک:

-روزنامه «ارشاد». شماره ۱۲۳. ۴ دسامبر ۱۹۰۷.

پرویز زارع شاهمرسی